

گفت‌وگو با سردار اسماعیل احمدی مقدم
فرمانده پیشین نیروی انتظامی و فرمانده قرارگاه نجف

صیاد پرسید فرمانده کیست؟ گفتم نداریم

کنند که بیابند تهران را بگیرند. اصلاً دفاع متحرک چگونه شروع شد؟ وقتی منافقین بعد از والفجر ۹ در شیراز زدند و خط ما را گرفتند و در جنوب عملیات آفتاب را انجام دادند و پیش از آن در مناطق نفت‌شهر یکی دو جا را گرفتند و این تابو را برای عراقی‌ها شکستند، عراقی‌ها فکر می‌کردند این خطوط پدافندی ما بسیار قوی است و برای همین هیچ‌وقت حمله نمی‌کردند، ولی بعد دیدند مثل اینکه آن طوری که فکر می‌کردند نیست و شروع به حمله کردند و هر جا را که می‌زدند می‌گرفتند. اول در جاهایی مشترک و با هم آمدند، بعد هم عراقی‌ها شیر شدند! و شروع کردند به حمله کردن و این طرف و آن طرف را گرفتند تا اینکه در حاج عمران شکست خوردند. در آنجا ۱۲-۱۰ تیپ‌شان منهدم شد و نتوانستند حاج عمران را بگیرند. اینجا دفاع متحرک شکست خورد. این روند از اواخر فروردین تا اوایل تیرماه ۱۳۶۷ تقریباً سه ماه طول کشید تا به شکست انجامید. لولان و خیلی جاها را پس گرفتیم، چون عراق هر جا را که حمله می‌کرد، می‌گرفت. ما پدافند خیلی محکم و خطوط نگهبانی و استحکامات درست و حسابی نداشتیم، اصلاً روی پدافند فکر نمی‌کردیم، چون تمرکزمان روی آفند بود. پدافندمان به این معنا بود که نیروها باشند و عقبه تأمین باشد. هرگز به خط پدافندی فکر نکرده بودیم. واقعاً هیچ‌کس فکر نمی‌کرد منافقین چنین حرکت جسورانه‌ای بکنند. بعداً از مصاحبه‌ها درآوردیم که اینها به جبر و فلسفه تاریخ معتقد بودند که سیکل‌های تاریخی تکرار می‌شود. اینها به لحاظ فلسفه تاریخ تحلیل و آن شرایط را با شرایط کمونیست‌ها در ۱۹۱۷ در شوروی مقایسه کرده بودند که کمونیست‌ها با یک تیپ دریایی رفتند و در وضعیتی که جبهه‌ها فرسوده بود و شکست خورده و اوکراین را از دست داده و نیروها خسته بودند و ارتش آمادگی عقب‌نشینی داشت، با آن تیپ دریایی کودتا کردند و آنجا را گرفتند. منافقین تحلیل کردند که الان هم همین شرایط تاریخی است، چون تقریباً شبیه هم بودند. جبر تاریخی می‌گوید اگر این شود، پس آن شود، بنابراین پیروزی‌شان را قطعی و مسلم می‌دانستند. مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های رجوی را ببینید یک درصد تردید هم نداشتند، حتی یکی از دستگیرشدگان خانمی بود که بچه‌اش را همراه خودش آورده بود! پرسیده بودند: «چرا بچه‌ات را آوردی؟» جواب داده بود: «اروپا بودم شوهرم زنگ زد گفت دیگر

اسماعیل احمدی مقدم ناگفته‌های فراوانی دارد. این نکته را پیش از گفت‌وگو می‌دانستیم. در ابتدای گفت‌وگو از سردار می‌خواهم که به صورت تیتروار مسئولیت‌هایش را بگوید، در ادامه به حضور ناگهانی ایشان در مناطق غرب در هنگام عملیات مرصاد می‌پردازیم و ناگفته‌های عملیات مقاومت در مقابل منافقین روایت می‌شود و در آخر؛ مگر می‌شود با رئیس مقتدر پلیس در سال ۸۸ گفت‌وگو کرد و بحث درگیری‌های فتنه را پیش نکشید. او روایت‌های جالبی از پشت‌پرده آن حوادث دارد. این فرمانده ارشد نظامی امروز در ادامه سال‌ها خدمت و پس از ۱۰ سال فرماندهی نیروی انتظامی، ریاست ستاد پشتیبانی مردمی یمن را برعهده دارد. مشروح گفت‌وگو با سردار احمدی مقدم را در پی می‌خوانید.



ماشین با حاج اصغر داورزنی به آنجا رفتیم، واقعاً هیچ‌کس نبود. نیروهای قرارگاهی که سردار شوشتری در آن بود، جنوب بودند فقط ساختمان‌شان آنجا بود. یکی دو روز محور گیلانغرب و سرپل ذهاب را بازدید و تهمانده‌های سپاه را جمع و جور کردیم تا بتوانیم پشتیبان ارتش قرار بدهیم که یکدفعه دیدیم عملیات مرصاد شروع شد. روزی که به کل داوود رفتیم، دیدیم ماشین‌های عراقی دارند به سمت عقب و مرز عراق می‌روند و تصورمان این بود که دارند تخلیه می‌کنند، ولی ناگهان حمله شروع شد.

منافقین یک سری عملیات ایذایی در سال‌های ۶۵ و ۶۶ داشتند که بحث ما نیست، ولی دو عملیات متوسط هم داشتند...

بله، اولی شیراز بود که نخستین بار در منطقه شیراز تست کردند، بعد از والفجر ۹ یک تکه از خط ما را گرفتند بعداً عملیات آفتاب در جنوب و موسیان و عملیات چلچراغ در مهران را انجام دادند که مهران را گرفتند، سپس عملیات فرورج جاویدان - که ما می‌گوییم مرصاد - انجام شد.

آیا پیش‌بینی می‌کردید اینها حمله نظامی خواهند کرد و ساکت نخواهند نشست؟

فکر نمی‌کردیم اینها اتوپایی را تصور

علی یاری گرفتند، کلاً ارتش و واحدهایش سقوط کرد. عقب واحدهای کوچک‌تری در دهلیزها وجود داشت. جلوتر که می‌رویم دشت است و عقب که می‌آییم همه دهلیز است. در مسیر به سرپل ذهاب از تنگه کل داوود که رد می‌شوید، به یک دشت می‌رسید که در دوکیلومتری شهر قرار دارد و در آنجا واحدهای پراکنده و متلاشی را مستقر کرده بودند.

به هر حال غلامرضا صالحی قائم‌مقام لشکر ۲۷ که در جنوب شهید شده بود، با سردار ایزدی با هم به نجف‌آباد برای مراسم ایشان رفته بودیم. سردار ایزدی دو جانشین داشت؛ یکی من بودم در غرب و دیگری سردار یاحی بود در جنوب. آقای ایزدی گفت که در جنوب حمله کرده‌اند، هنوز غرب خبری نبود. یاحی تهران بود و به او گفت خودت را به اهواز برسان، به من هم گفت خودت را به کرمانشاه برسان. گفتم اصلاً سپاه در کرمانشاه واحدی ندارد، حتی قرارگاه نجف هم به جنوب رفته بود. در غرب کلاً ارتش بود. آقای ایزدی گفت کاری ندارم، شما برو آنجا. حداقل یک نفر هم از سپاه باشد تا بفهمیم دنیا دست کیست! کرمانشاه رفتن‌مان این جور بود. با یک

برای اولین سؤال پیرامون عملیات مرصاد، وضعیت منطقه غرب قبل از عملیات مرصاد چگونه بود؟ چرا از آن منطقه برای نفوذ استفاده کردند؟

معبّر قصر شیرین نزدیک‌ترین و تاریخی‌ترین معبر برای حمله نظامی است. در جنگ‌های جهانی اول و دوم روس‌ها و انگلیسی‌ها از کجا آمده و رفته‌اند؟ از همین جا. بین بغداد و کشور ایران، قصر شیرین نزدیک‌ترین معبر است. از مهران هم که بیاید باز هم به رشته‌کوه‌های زاگرس برمی‌خورید و کبیرکوه به شما اجازه عبور نمی‌دهد. تنها راه معبر موجود کرمانشاه است. از خوزستان هم که بیاید، می‌افتید به دره‌ها و تنگ فنی و... که اصلاً معبری وجود ندارد. تنها راه موصلاتی بین تهران و بغداد، معبر کرمانشاه است که استراتژیک است و هم دانشگاه‌های ما و هم دانشگاه‌های عراقی دانشجویان افسری‌شان را به مندلی و خاتقین می‌بردند تا آن را به عنوان مهم‌ترین معبر برای مقابله با حمله نظامی بررسی کنند. مسیر نزدیکی هم هست، از تهران تا قصر شیرین دقیقاً ۷۰۰ کیلومتر است، ۲۰ کیلومتر تا خسروی، ۱۵ کیلومتر تا قصر شیرین، از قصر شیرین تا کرمانشاه ۱۸۰ کیلومتر و تا تهران ۷۰۰ کیلومتر می‌شود.

نکته دوم، اگر یادتان باشد عراق پس از پذیرش قطعنامه هم‌زمان به غرب و جنوب حمله کرد. اول که متوجه نمی‌شدیم چرا حمله کرد؟ تحلیل‌مان این بود که اولاً حمله می‌کند تا نیروهایی از ما را منهدم کند که بعداً بتوانیم بازسازی کنیم و ثانیاً مناطقی را در اختیار بگیرد که گروبی در اختیارش باشد تا شرایطش را به ما تحمیل کند، ولی بعد متوجه شدیم نه، قضیه اینها نیست، چون در همه مناطقی که جلو آمده بود عقب‌نشینی کرد. البته در جنوب با فشار عقب رفت، ولی به نظرم می‌توانست خیلی عقب نرود و بخش‌هایی را نگه دارد. در غرب هم عقب‌نشینی اختیاری کرد. تمام نیروهای ارتش را کلاً منهدم کرد و ارتش نزدیک به ۲۰ هزار - شاید بیشتر یا کمتر - اسیر داد.

در واقع مقر قرارگاه غرب ارتش را گرفت.

نه، مقرشان را که قرارگاه جلویی و در مهران بود، گرفت. قرارگاه اصلی‌شان در قلاجه بود و دشمن به آنجا نرسید. از اسلام‌آباد به گیلانغرب گردنه‌ای جنگلی هست که دوراهی می‌شود یکی به گیلانغرب و دیگری به ایلام می‌رود، آنجا گردنه قلاجه است. قرارگاه اصلی‌شان آنجا بود. قرارگاه جلویی‌شان را که فرماندهش مرحوم سرتیپ